

کمال موسوی

دانشیار گروه زبانهای خارجی



## دیوان طبیب اصفهانی

روزی دوستی گرانمایه نسخه‌ای دست‌نویسته (۱) از دیوان طبیب اصفهانی را که از آن او بود بی‌دریغ در اختیار من گذاشت و با هم بخواندن اشعار طبیب پرداختیم و روزها بر سر اینکار گذاشتیم. و دریافتیم که جای آن نسخه با آنچه در دیوان طبیب اصفهانی اخیراً بچاپ رسیده است سخت مابینت دارد.

۱ - این نسخه متعلق به دوست دانشمند آقای دکتر سید احمد تویسرکانی است که با همکاری ایشان - چنانکه در بالا اشارت رفت - مقابله بین دو نسخه خطی و چاپی بانجام آمد. نسخه مزبور دارای خصوصیات زیر است: خط شکسته نستعلیق پخته، تاریخ نگارش سنه ۱۲۴۰، کاغذ فرنگی، جلد تیماج مشکی، ۱۳۷ برگ ۹×۱۳، ده سطر ۷×۱۰، قصائد و تعدادی از غزلیات را داراست. آغاز و انجام نسخه افتاده است و در بین برگها افتادگیها دارد. ما از آن در اینجا بعنوان نسخهٔ «ت» یاد میکنیم.

بس فی قرابتش و اعتبارش العجب کما لم یکنس اریه الله  
 ما ذرا منحه هم اسکرده انی من افریح و یکنم کما کنون الاکتب را در عهده  
 غیر الاکتب کما اولاد در الزهر اولم و صیغ اریه الله ذرا در اولم  
 ضد در عظیمی اریه الله ذرا و اللطین هم در کتاب العجب کما انسخه  
 او پس عیالوت حسرتش در با بنوم ابرمت الکریم ابراهیم  
 در فلک و لایحه در کتب کما در باب العجب العجیب  
 هم در اول کتاب در فلک و لایحه در کتب کما در کتب کما در کتب  
 ما در کتب کما در کتب کما در کتب کما در کتب کما در کتب  
 او در کتب کما در کتب کما در کتب کما در کتب کما در کتب  
 او در کتب کما در کتب کما در کتب کما در کتب کما در کتب

برگگی از مقدمه نسخه «ت» که قسمتی از پاسخ طبیب به نامه  
 میرزا مهدیخان استرآبادی منشی نادرشاه را نشان میدهد.

دیوان طبیب اصفهانی در سال ۱۳۴۷ با کوشش دو تن از ادب دوستان زیور طبع گرفت. آقای کیوان سمیعی مقدمه ای دریا نژده صفحه و رساله ای در شرح حال شاعر در ۳۱ صفحه بر آن نگاشته و آقای حسین مظلوم متخلص به (کی فر) به تصحیح آن همت گماشته اند، بعلاوه، تمامی دیوان و مقدمه و رساله شرح حال شاعر را نیز آقای کی فر بخط نستعلیق زیبای خود نوشته و بطریقه افست چاپ نموده اند که همه این مساعی مشکور و درخور ستایش و تحسین است.

آقای کیوان سمیعی را - بنا بگفته خود که در رساله شرح حال شاعر آورده اند - جز بر دو نسخه خطی دسترس نیفتاده است. یکی متعلق بخودشان که اینگونه اش وصف کرده اند: «... خط آن شکسته نستعلیق پیخته و زیباست... با همه خوش خطی خالی از غلط کتابتی نیست...» دیگری متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی که بخط نستعلیق تحریر یافته است. نسخه سومی هم در اصفهان سراغ داشته اند که با همه کوشش و تلاشی که در بدست آوردن آن بکار گرفته است متأسفانه به آن دست نیافته اند.

گرچه در روی جلد دیوان طبیب اصفهانی کارنگارش و تصحیح دیوان به آقای حسین مظلوم متخلص به (کی فر) منتسب شده است اما از فحوای عباراتی که ذیلا می خوانیم بر می آید که آقای کیوان سمیعی نیز در تصحیح دیوان طبیب و آماده ساختن آن برای چاپ نه تنها بی نظر نبوده بلکه آنرا بدقت بررسی نموده اند: «دیوان طبیب بهمین گونه مرا مشغول ساخته و بادقت قصاید و غزلیات و رباعیات آنرا یکی پس از دیگری می خواندم (۱) ...»

بهر حال آرزو داشتم که هم بر مقدمه دیوان طبیب دسترسی یابم و هم شجره-

۱ - رساله شرح حال طبیب تألیف آقای کیوان سمیعی ص ۹ (این رساله منضم به

نامه نسب او را از اعقابش اخذ و هر دو را ضمیمه دیوانش کنم ضمناً مقابله ای هم بین دو نسخه موجود با نسخه ثالثی صورت گیرد با کمال تأسف این آرزو عملی نگردید و دیوان طبیب بصورتی که امکان داشت بطبع رسید . . .» (۱)

نسخه ای که آقای کیوان سمیعی بآن اشارت فرموده و بر آن بوده اند تا مقابله ای بین نسخه های موجود خودشان با این نسخه انجام دهند و از عدم دسترسی بآن اظهار تأسف نموده اند من هم اکنون در اختیار دارم و شاید همان نسخه ای باشد که مرحوم صدر هاشمی آنرا دیده و مدتها نزد او امانت بوده است . در اینجا مراتب سپاس و تشکر خود را به آقای حمید ارباب شیرانی تقدیم میدارم که با کمال سخاوت مندی و گشاده روئی نسخه خطی مزبور را در اختیار من گذاشتند . نسخه آقای ارباب شیرانی که آنرا - طبق اظهار خودشان - از مرحوم وهاب کلانتری بامانت گرفته بوده اند و اینک بر آنند بورئه آن مرحوم مسترد دارند با مقدمه ای که همان پاسخ طبیب بنامه میرزا مهدیخان استرآبادی منشی نادرشاه است آغاز میگردد ، آنگاه اشعار طبیب بترتیب : قصائد ، حکایت محمود و ایاز ، غزلیات ، مفردات و رباعیات نوشته شده است . این نسخه بخط محمد باقر رشحه و تاریخ نگارش آن شنبه سوم محرم الحرام سال ۱۲۳۰ میباشد . خصوصیات دیگر این نسخه که آنرا به نسخه «ك» موسوم کرده ایم بقرار زیر است :

نشان شنکرف ، کاغذ فرنگی ، جلد تیماج قهوه ای ، قطع ۲۴ × ۱۵ ، ۷۰ برگ  
 ۱۶ سطر ۱۵ × ۹ . غیر از نسخه های خطی یاد شده ۳ نسخه خطی دیگر در کتابخانه های ایران و يك نسخه در موزه بریتانیا موجود است :

۱- کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۳۶۱۹۴ مورخ ۱۲۱۸

۲- کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۱۰۲۰ مورخ ۱۲۳۵ .

۳ - کتابخانه سلطنتی بشماره ۴۳۱ از سده ۱۳ .

۴ - موزه بریتانیا or 3289 مورخ ۱۲۰۵ .

نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های فوق را آقای محمدتقی دانش‌پژوه رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه باین بنده معرفی کرده اند که از لطف بیدریغ ایشان سپاس و تشکر فراوان دارم .

غش در نهانخانه دل نشیند      بنابر که لعل بجز نشیند  
 بدنبال مهر خپان زار کرم      که از که به ام نایقه در کل نشیند  
 خلد که پیا خارم آسان برانم      چه سازم بخاری که در دل نشیند  
 پناهده بسش انفر آسینه ترسم      بخاری به امان مهر نشیند  
 هرچنان دم را که این مرغ وحشی      ز با مر که جز است شکل نشیند  
 عجب میت خند و اگر کل بسرم      که در این چهره بار در کل نشیند  
 بنابریم بیزم محبت که اینجا      که اندک است هر شتاب نشیند  
 طب از طلب در هر کسریه بسیار      که چهره سان دو منزل نشیند

تصویری از نسخهٔ «ک» که حاوی یکی از بهترین و معروفترین

غزلهای طبیب اصفهانی است

عدم دسترسی کسانیکه بنشر دیوان طیبب اهتمام ورزیده‌اند به نسخه های خطی دیگر از دیوان این شاعر و شتاب در چاپ کردن آن دیوان و شاید از اینها مهمتر، عدم توجه کافی درقرائت نسخه‌های خطی موجود که بخط شکسته نستعلیق و یا نستعلیق تحریر یافته است - همه خود از عواملی است که متأسفانه راه یافتن اشتباهاتی را بدیوان چاپ شده طیبب اصفهانی باعث گردیده است. نگارنده بر آنست تا درآینده نزدیک با مقابله نسخ خطی مذکور دیوان طیبب اصفهانی را آنگونه که درخور است تصحیح و تحشیه کرده بیچاپ رساند.

دراین مقاله ما نمونه‌هایی از این اشتباهات و خطاها را از لغوی و دستوری و بلاغی باز نموده به توضیح و شرح وجوه صحیح اشعار و اختلاف تعبیراتی که در نسخه چاپی و نسخ خطی موجود است خواهیم پرداخت.

اینک موارد اختلاف و شرح هر یک از آنها:

صفحه ۵:

آزرده دلم هزار افسوس کافتاده بدام خوش کمرها

آیا شاعر را افسوس از آنست که دل «آزرده» اش به بند فرو افتاده و صید دام خوش کمرها شده است؟ بر «آزرده‌گی» دل دریغ و افسوس میخورد که چگونه بقید و بند آمده است و در دام گرفتار؟ نه، چنین نیست، زیرا به هنگام گرفتار شدن در قید، افسوس بر «آزادی» خوردند نه بر «آزرده‌گی» و این درست همانست که شاعر در نیت داشته است، گوید: هزار افسوس که دل آزاده‌ام به قید و بند عشق خوش کمرها اسیر افتاده است. پس صفت دل در مصراع اول بیت فوق کلمه «آزاده» است نه «آزرده» و احتمال قریب به یقین آنست که کاتب یا مصححان حرف «الف» را با حرف «ر» که تا اندازه‌ای در خط شکسته نستعلیق مشابه نوشته میشود اشتباه کرده و «آزاده» را «آزرده» خوانده

باشند. از اینرو بیت بالا بطریق زیر صحیح‌تر مینماید :

آزاده دلم هزار افسوس      کافتاده بدام خوش کمرها

دیگر آنکه تقابل ( به دام افتادن و آزادگی ) خود از صناعات شعری است که طبیب در مناسبت‌های مختلف از آن بهره جسته است و در این بیت اگر کلمه اول را « آزاده » بخوانیم تقابل تحقق خواهد یافت و الا آزرده‌گی را با بدام افتادن تقابلی نیست. از همه اینها گذشته در نسخه خطی « ت » نیز این کلمه « آزاده » ثبت شده است .

صفحه ۶ :

کند چون عزم کشتن قاتلم زین بیشتر ترسم

نمیخواهم بخون آلوده بینم دست قاتل را

عبارت « زین بیشتر ترسم » مفهوم شعری اصولی بخواننده القا نمیکند فقط میگوید من از اینکه دست معشوق را بخون آلوده به بینم بیشتر میترسم ، لیکن برای آلودگی دست معشوق بخون چاره اندیشی نمیکند و آنکه این بیت بدانگونه که در بالا از دیوان چاپ شده نقل کرده ایم دلالت بر این دارد که عاشق از کشته شدن می‌ترسد ولی بیشتر ترس او از آلودگی دست معشوق بخون میباشد در حالیکه عاشق واقعی آنکسی است که بهیچ روی از مرگ و کشته شدن هراسان و گریزان نباشد خاصه که افتخار کشته شدن بدست معشوق ، نصیب او گردد بنابراین ، شعر بگونه زیر درست‌تر مینماید :

کند چون عزم کشتن قاتلم زان بیشتر میرم

نمی خواهم بخون آلوده دست و تیغ قاتل را

که بجای « زین بیشتر ترسم » « زان بیشتر میرم » آمده است و نسخه

خطی « ت » نیز مؤید آنست .

گوید: معشوق چون عزم کشتنم کند پیش از آنکه دستش بخونم آلوده شود میمیرم تا او را در زحمت کشتن نیفکنم یعنی من بدان پایه او را دوست دارم که حتی برای کشتنم راضی بزحمت او نیستم. اما چنین معنایی از بیت چاپ شده مستفاد نمیگردد.

صفحه - ۳۳ :

از خشم و کین نگاه تو کارم بجان رسد      گسرنه تلافی ز نگاه نهان رسد  
مسلم آنست که کلمه « نگاه » در مصراع اول بیت فوق موصوف و تعبیر «خشم و کین» صفت مقدم میباشد. لیکن این دو کلمه بگونه‌ای که در متن چاپ شده دیوان آمده است هیچگاه صفت قرار نمیگیرد. حقیقت این است که کاتب پسوند «کین» را «کین» خوانده و چون آنرا يك کلمه مستقل و بمعنی کینه آمیز فرض کرده طبعاً نتوانسته است متصل بنویسد از اینرو قبل از آن يك حرف «و» نیز افزوده است. در حالیکه درست آن «خشمکین» است و از نظر دستوری صفت نگاه :

از خشمکین نگاه تو کارم بجان رسد      گسرنه تلافی ز نگاه نهان رسد  
صفحه - ۴۰ :

مباش غافل از افتادگی جاده طیب      ز خاکساری خود خضر کاروان گردد  
در این بیت کلمه‌ای حذف شده است و آن «که» میباشد که قبل از کلمه «جاده» باید اضافه گردد تا معنی مستقیم آید: چنانکه در نسخه‌های خطی «ت» و «ك» آمده است.

مباش غافل از افتادگی، که جاده، طیب      ز خاکساری خود خضر کاروان گردد  
در اینجا مسندالیه خضر کاروان «گردد» کلمه «جاده» است. شاعر گوید از فروتنی غفلت مکن زیرا جاده در اثر فروتنی راهنما و دلیل قافله گشته است چه بوسیله راه، مردم بمقصد میرسند. اگر جاده وجود نداشته باشد مردم به بیراهه



می افتند و ره گم میکنند و بمقصود نخواهند رسید ، پس این جاده است که همانند خضر راهنمای کاروانیان است و آنان را بس منزل مقصود ره می نماید و این موهبت را به جاده از آن داده اند که خود فروتنی و خاکساری و افتادگی اختیار کرده است .

صفحه ۱۱۳ :

از نهی تو رامشگر ناهید نموده در محفل افلاک فراموش نعم را

نعمت یا هر معنی دیگر که از کلمه «نعم» در شعر فوق بیان شود بی تناسب و ناسازگارست چه ، در این شعر بحثی از نعمت نیست، مفهوم «نعمت» بارامشگری و ناهید و محفل افلاک تناسبی ندارد بلکه آنچه هست نهی از غنا است و ترك آن از جانب رامشگر افلاک . از اینرو باید کلمه «نعم» در بیت فوق به «نعم» مبدل گردد تا معنی راست آید . زیرا رامشگر ناهید به محفل افلاک نغمه سراسر است و شاعر خطاب به پیغمبر گوید قدرت نهی تو آنچنانست که نه تنها در زمین همه جا نافذ و غیر قابل تمرد میباشد بلکه در آسمانها نیز ناهید در اثر نهی تو در بزم افلاک دم در کشیده و نغمه سرایی و تغنی را بدست فراموشی سپرده است . علاوه بر اینها در نسخه های خطی «ت» و «ك» «نعم» ضبط شده است و با مقتضای حال متناسب تر مینماید .

صفحه ۴۶ :

خون خجلت نشود شسته با خون چند طبیب شوئی از دیده خونبار تن خون آلود

اگر خون خجلت با خون شسته نشود پس مفهوم مخالف آن چنین است که خون غیر خجلت باید با خون شسته شود و این درست خلاف مثلی است که گویند: «خون با خون شسته نمیشود» البته خواه خون خجلت باشد خواه غیر خجلت بنابراین وجه صحیح شعر بقرار ذیل است :

خون محالست شود شسته بخون چند طبیب  
 شوئی از دیده خونبار تن خون آلود  
 در نسخه های خطی مانیز همینگونه آمده است که با ضرب المثل معروف  
 مطابقت دارد .

صفحه - ۱۲۳ :

ساحت گلزار در چشم چو دختر خانه ایست  
 روشنت گردد اگر از دیده برداری غبار  
 کز پی ارشاد مرغان چمن گسترده است  
 حکم ایزد سرو از گلبن حصیر از خار زار  
 تا فشانند واعظ بلبــــل گلاب موعظه  
 تا گشاید عابد سوسن زبان اعــــتــــذــــار  
 شاعر ساحت گلزار را صحنه پرستش خدای یگانه و تعلیم توحید می بیند  
 که در آن از گلبن منبری آراسته و از خار بوریائی ساخته اند . بلبل بر منبر گل  
 بوغظ و نصیحت می پردازد و گلها بمبادت مشغولند و مرغان چمن مستمعان این  
 جلسه هدایت و ارشاد . مفهوم کلی اشعار سه گانه فوق مارا بر آن میدارد تا درباره  
 کلمات و تغییراتی که در آنها بکاررفته است به تحقیق و تفحص بیشتر دست یازیم .  
 در مصراع اول بیت اول تعبیر « دخترخانه » نظر هر خواننده ای را بخود معطوف  
 میسازد و در همان وهله اول معلوم میشود که این تعبیر اشتباه است و تحریف زیرا  
 با هیچ توجیهی مستقیم نگردد . اگر در نسخه بی خطی هم « دخترخانه » ضبط شده  
 باشد نساخ یا مصححان میبایست درباره آن بیندیشند و تا آن هنگام که به وجهی  
 وجیه دست نیافته اند تصمیم نگیرند و اینگونه تحریف را در اشعار شاعری چون  
 طبیب روا ندارند خلاصه آنکه این تعبیر « دخترخانه » نیست بلکه « وحدتخانه »

است. وحدتخانه نامی است که متصوفه و اهل ذکر به مجلس وعظ و ارشاد و حلقه‌های سماع و ذکر خویش داده‌اند که در آنها بذکر توحید حق و ارشاد و هدایت سالکان طریقت می‌پردازند. حال، شاعر ما، ساحت گلزار را همچون « وحدتخانه » تصور کرده که مرغان چمن در آن بمثابة سالکان طریقتند و گلبن منبر و بلبل واعظ و سوسن عابد و شکوفه تسبیح و نسترن صوفی خرقه یوش که تسبیح شکوفه بدست دارد و سمن سجاده و شبنم، زاهد متعهد و شب زنده دار است و هر یک در « وحدتخانه » بسماع و ذکر و تسبیح و تهلیل و عبادت مشغول. پس « دخترخانه » چنانکه در دیوان طبیب چاپ شده است محملی نخواهد داشت. شاید این اشتباه را نیز عدم نقطه گذاری در خط شکسته نستعلیق و تشابه حرف «ر» با حرف «د» موجب شده باشد. در مصراع دوم بیت دو کلمه «سرو» را با « حصیر » متقابل آورده‌اند که آنهم اشتباه و نا بجاست:

کز پی ارشاد مرغان چمن گسترده است      حکم ایزد سر و از گلبن حصیر از خارزار  
اگر فرض کنیم که تقابل «سرو» با «حصیر» از جهت رعنائی و پستی است این رعنائی را با ارشاد مرغان چمن مناسبی نیست و در مجالس ارشاد و هدایت که غالباً همان ماجد است و حلقه‌های سماع، فرشی می‌گسترند و منبری می‌نهند که در ساحت گلزار فرش از خارزار و منبر از گلبن تعبیه شده است و همچنانکه در فوق اشارت رفت گلپای دیگر نیز همگی در این وحدتخانه نقشی دارند بنا بر این، ابیات فوق بطریق ذیل درست است.

ساحت گلزار در چشم چو وحدتخانه ایست

روشن گرد اگر از دیده بزدایی غبار

کز پی ارشاد مرغان چمن گسترده است

حکم ایزد منبر از گلبن حصیر از خارزار

در نسخه‌های خطی ماعلاوه بر تعبیر « وحدتخانه » بجای « دخترخانه » در

مصراع دوم بیت اول نیز « بزدایی » بجای برداری آمده است، که اصلح و انطباق می‌نماید .

صفحه - ۱۲۵ :

هر زمان در بحر غم از طالع برگشته‌ام موج سانم می‌زند بر سینه دشت و کنار  
این بیت همانگونه که در بالا ذکر شده و در دیوان طبیب چاپ گردیده است  
در مصراع دوم فعل «می‌زند» فاعل ندارد و معلوم نیست چه کسی یا چه چیزی شاعر  
را موج سان بر سینه دشت و کنار می‌زند؟ از این گذشته دشت و کنار هم در این بیت  
مفهوم روشن و صریحی ندارد از اینرو باید اذعان کرد که در بیت فوق تحریفی رخ داده  
و نسخ از پیش خود کلماتی را حذف کرده و کلماتی دیگر را از شکل اصلی انداخته‌اند.  
بیت همچنانکه در دو نسخه خطی موجود «ت» و «ك» آمده است معنی تمام و آشکاری  
دارد و از نظر دستوری هیچگونه اشکالی در آن نیست :

هر زمان در بحر غم از طالع برگشته‌ام موج سانم می‌زند بر سینه دست رد، کنار  
کنار بمعنی کران، کرانه و ساحل است . از نظر دستوری در اینجا «کنار»  
فاعل «می‌زند» است . گوید : هر دم از بخت بد در دریای غم بسان موجم که ساحل  
دست رد به سینه‌ام می‌زند و مراد دوباره بدریا فرومی‌اندازد. شاعر خود را به موج دریا  
تشبیه کرده است، که هر دم از میان دریا بر می‌خیزد و روی بساحل می‌آورد و به هنگام  
برخورد با ساحل دوباره به دریا فرو می‌ریزد، این حالت کنایه از آنست که شاعر  
هیچگاه از دریای غم رهایی ندارد و هر آن که به خلاص خویش کوشد بحکم اجبار  
دوباره به بحر اندوه و غم فرومی‌افتد .

صفحه - ۱۲۹ :

در غم عزلتست چرخ ائیر تا با مرش قضا شدی مجبور  
چرخ ائیر بمعنی کره آتش و فلک نار است و معنی بیت مطابق آنچه در متن

چاپی آمده چنین است: از هنگامی که قضای آسمانی بامر او مجبور گشته و فرمانش را گردن نهاده است فلک ناریا کره آتش در غم گوشه نشینی و بیکاره شدن بسر میبرد. اکنون این سؤال مطرح میشود که چرا شاعر بجای «چرخ ائیر» مثلاً «چرخ کبود» راکه کنایه از آسمان است انتخاب نکرده است زیرا اگر چرخ کبود را هم برمی گزید همین معنی از بیت مستفاد میگشت پس علت آنکه «چرخ ائیر» را برگزیده است چیست و آیا بیت را معنی دیگر است غیر از آنچه گفته آمد یا نه در پاسخ باید بگوییم: آنکس در غم عزلت و بیکاره شدن می افتد که کارش را از او گرفته و یا از رونق انداخته باشند بنابراین چرخ ائیر هنگامی در گوشه عزلت است و بیکاری که یا آتش را از او سلب کرده باشند و یا آتشی در مقابل او افروخته شود که از آن وی را تحت الشعاع قرار دهد بنابراین غم عزلت چرخ ائیر را یکی از دو امر یاد شده می تواند باعث شود و الا اگر فرض کنیم قضای آسمانی به امر ممدوح شاعر گردن نهاده باشد چرخ ائیر را چه خصوصیت است که از کار افتد و در غم عزلت بسربرد. لیکن اگر شاعر چرخ کبود را مثلاً انتخاب میکرد بیت باستقامت نزدیک تر می شد و معنی چنین بود: از هنگامی که قضای آسمانی به او امر او گردن نهاده است فلک از فعالیت باز ایستاده و در غم عزلت و بیکاری بسر می برد ولی نکته اینجاست که نساخ یا مصححان معنی کلمه آخر بیت را در نیافته و شکل آنرا نیز مأنوس ندیده اند از اینرو آن را «مجبور» ضبط کرده اند در صورتیکه کلمه آخر این بیت «مجمور» است نه «مجبور». مجمور یعنی آتشناك، حال مطابق این روایت معنی بیت از این قرار است: از هنگامیکه به امر او قضای آسمانی آتشناك گشته است کره آتش یا فلک نار از رونق افتاده و غم عزلت او را فرا گرفته است و در مقابل آتشناك گشتن قضای آسمانی که بامر و فرمان ممدوح تحقق یافته چرخ ائیر یعنی همان کره آتش یا فلک نار، آتش خویش از دست داده و بکنج عزلت خزیده است و باغم گوشه نشینی،

روزگاری برد. مؤید این معنی نسخه خطی «ت» است که در آن «مجمور» ثبت شده است.

احتمال دیگر آنست که کلمه «اثر» در بیت فوق اصلاً «اسیر» بوده است و از نظر دستوری مسند برای «چرخ»:

در غم عزلتست چرخ، اسیر      تا بامرش قضا شدی مجبور  
یعنی: چرخ (آسمان) که به عقیده قدما منشأ آثار و مؤثر در جهان است از آن دم که امر او به قضا و قدر نفوذ کرده در غم عزلت اسیر آمده است، اما در بیت پیش از آن:

در خوی خجلت است ابر مطیر      تا بدستش سخا شدی مقصور

چون کلمه «مطیر» صفت است. در بیت مورد بحث هم که بلافاصله پس از آن آمده است نساخ چنین پنداشته اند که کلمه «اسیر» باید صفت چرخ باشد لذا آنرا بشکل اضافه موصوف به صفت «چرخ اسیر» خوانده اند، لیکن با توجه به معنی دریافته اند که «چرخ اسیر» را در این بیت مفهومی صحیح و درخور نیست از اینرو، «اسیر» را به «اثر» تبدیل کرده اند تا هم معنی بعقیده خودشان مستقیم آید و هم با بیت پیش از آن از نظر لفظ هماهنگ گردد، ولی بنا بر فرض اخیر «اسیر» مسند است و «چرخ» مسندالیه و تعبیر «مجمور» نیز شایسته است و مناسب. دلیل این احتمال هم ضبط نسخه «که» است که ابتدا «اسیر» بوده و سپس به «اثر» تغییر یافته است.

صفحه - ۱۲۹ :

در خوی خجلت است ابر مطیر      تا بدستش سخا شدی مقصور  
در نسخه های مابجای «مقصور» آمده که بر طبق آن معنی چنین است:  
تاسخاوت بدست ممدوح منحصر شده ابر باران زارا عرق خجلت فرو گرفته است، البته «مقصور» هم از نظر معنی در اینجا کاملاً درخور است و شایان، لیکن معنی را

با آوردن کلمه «مقصود» مبالغه به کمال است و هم بدین روی بر «مفطور» ارجح.

صفحه - ۱۳۰ :

میزند خنده بسر متانت کوه      حکم تو چون دهد قرار دهور  
حکم حاکم قرارو سرو سامان به «امور» میدهند به «دهور». گرچه دهور  
نیز توسعاً میتواند مفهوم مقصود باشد، لیکن در نسخه های خطی ما کلمه «امور»  
بجای «دهور» ضبط شده است.

صفحه - ۱۳۹ :

فروغی رسدگر ز رأیت زمین را      بگردد میان خور و ماه حایل  
لازم است کلمه «بگردد» را که در اول مصراع دوم قرار دارد به «نگردد»  
تبدیل نمائیم چنانکه در دو نسخه خطی «ت» و «ك» هم «نگردد» ضبط شده است، در  
غیر این صورت آنگونه که در نسخه چاپی «بگردد» نوشته اند خلاف مقصود شاعر از آن  
مفهوم خواهد بود. چه، شاعر خطاب به علی بن ابیطالب گوید اگر پرتوی از رأی  
سدید تو بر زمین افکنده شود دیگر زمین يك جرم تیره نخواهد بود و هیچگاه  
بین خورشید و ماه حایل نخواهد شد و در نتیجه به هیچ روی خسوف رخ نخواهد  
داد بلکه این جرم تیره با فروغ رأی تو منبع نور میگردد و دیگر سایه ای ندارد  
تا بهنگام حایل شدن میان ماه و خورشید آن سایه بروی ماه افتد و ماه تاریک بنظر  
رسد و خسوف را باعث گردد.

صفحه - ۱۴۰ :

نجنبد بیانم بوصف ادانسی      نگردد زبانم به مدح اراذل  
بیان و زبان هر دو يك مفهوم را به خواننده القاء می کنند مثل اینست که  
مصراع دوم تکرار مصراع اول باشد زیرا هر دو مصراع يك معنی را، که عبارت  
است از عدم وصف مدح فرمایگان بیان میدارد و اینچنین تکرار چندان پسندیده

نیست حال اگر تکرار را هم بپذیریم فعل «جنبیدن» با بیان مناسبتی ندارد مگر آنکه بیان را به زبان تأویل کنیم که در اینصورت گرفتار همان تکرار خواهیم شد. حقیقت اینست که شاعر میگوید نه قلمم بوصف سفلیگان و فرومایگان بگردش می‌آید و نه زبانم بمدح آنان می‌گردد یعنی نه ستایشنامه بدرگاهشان می‌فرستم و نه در حضور بمدیحتشان سخن می‌سرایم. پس در مصراع اول بجای «بیان» باید «بنان» آورده شود تا با فعل «جنبیدن» هم متناسب گردد و جنبیدن بنان کنایه از نوشتن است یعنی نه دستم برای نوشتن وصف فرومایگان بفعالیت می‌افتد و نه زبانم بمدیح آنان سخن میراند. در نسخه خطی «ت» «بنان» ضبط شده که خود مؤید گفته ماست.

صفحه - ۱۴۲ :

بطن وادی بود همان منزل یا نمودند زان محل ارحال؟

ارحال دارای چند معنی مختلف است :

- ۱- بمعنی بسیار داشتن شتر قوی
- ۲- نیرومند شدن شتر و امثال آن پس از آنکه دوره ضعف و لاغری را گذرانده باشد.
- ۳- شتر قوی و نیرومند در اختیار کسی گذاشتن.
- ۴- تربیت کردن شتر برای حمل بارهای گران. همانطور که معلوم است هیچکدام از این معانی با کلمه ارحال که در بیت فوق بکار رفته است سازگار نیست اشتباه در اینجاست که کاتب یا مصححان تصور کرده اند که ارحال چون از باب افعال است و ثلاثی مجرد آن «رحل» بمعنی «کوچ کرد» می باشد، پس ناگزیر باید ارحال بمعنی کوچانیدن باشد در حالیکه ارحال چنین معنی ندارد و بر فرض هم که اینچنین معنی را میداشت باز هم در بیت مورد بحث بی تناسب مینمود.



بهر تقدیر «ارحال» در اینجا اشتباه و بجای آن «ترحال» چنانکه در نسخه خطی آمده درست است. ترحال مصدر ثلاثی مجرد و بمعنی کوچ کردن است. در نسخه خطی دیگر بجای «ترحال» «برحال» نوشته اند که آنهم خطای کاتب است و از ارحال ناخوشایندتر.

صفحه - ۱۴۲ :

در مهاند با ظهور جیاد در خیابند با سنام جمال  
شاعر می پرسد: آیا دختران در بستر آرمیده اند یا بر پشت اسبان سوار و در حال کوچیدنند و آیا در خیمه ها خفته و یا بر کوهان اشتران برنشسته و در حال حرکت و سیرند - بر طبق این معنی باید کلمه «با» در هر دو مصراع به «یا» تبدیل گردد چنانکه در نسخه خطی ما موجود است تا معنی مستقیم آید والا معنی چنین خواهد شد: دختران با گرده اسبان بیستر اندرند و با کوهان اشتران در خیمه ها مانده. البته این معنی خود در نهایت سخافت است. مطلب دیگر آنکه سنام بفتح سین معنی کوهان شتر است و جمع آن اسنمه، نه بکسر سین چنانکه در متن چاپ شده آورده اند.

صفحه - ۱۴۲ :

آن نکو دختران مهرگسل وان یری پیکران فارغبال

\* \* \*

میروند و دو چشم در ابرو می دوند و دوزلف در دنبال

در بیت دوم «میروند» و «میدوند» از نظر معنی چندان باهم متفاوت نیستند در حالیکه سیاق عبارت تقابل دو فعل را ایجاب میکند از این گذشته «دو چشم در ابرو» چه معنی دارد؟ درباره قسمت نخست در دو نسخه خطی «ت» و «ك» این تفاوت وجود دارد زیرا فعل اول «می سرودند» ضبط شده است یعنی آواز میخواندند

و فعل دوم «می‌دویدند» و این هر دو فعل بشکل ماضی استمراری می‌باشد اما بجای «دوچشم درابرو» «خشم درابرو» آمده است یعنی چین برجین افکنده . البته خشم درابرو کنایه از کسی است که بیدماغ و ناخشنود باشد لیکن در اینجا مقصود آنستکه دختران مه پیکر بهنگام تغنی و آواز خواندن طبعاً ابرویشان بهم می‌آمده است و چین برجین می‌افکنده‌اند و همین معنی شاید باعث شده است که کاتبان گمان‌کنند خشم درابرو یعنی خشمگین و چون دیده‌اند که این معنی در اینجا مناسبت ندارد، کلمه را از «خشم» به «چشم» تحریف نموده‌اند بنا بر این بیت به وجه ذیل درست است :

میسرو دند خشم در ابرو      میدویدند زلف در دنبال  
صفحه - ۱۴۳ :

خم گیسوی هریکی چو کمند      طاق ابروی هریکی چو غزال  
مانند کردن چشم معشوق یا ممدوح به غزال و طاق ابروی او به کمان میان شاعران بس رایج است همچنانکه شاعر در همین قصیده گوید :

طاق ابرویشان خمیده کمان      چشم جادویشان رمیده غزال  
اما طاق ابرو را به آهوماننده کردن بهیچ تأویل راست نیاید بلکه آنرا به کمان یا محراب و مانند اینها تشبیه می‌کنند . در این بیت در نسخه خطی بجای «غزال» ، «هلال» نوشته شده چه ، شاعر ابروی ممدوح را از نظر انحناء و قوس‌وار بودن به «هلال» مانند کرده است نه به غزال و ضبط غزال در نسخ خطی بجای هلال خود سهوی است از نسخ .

صفحه - ۱۴۳ :

چه شدند آن حواری و غلمان      چه شدند آن شیوخ و آن اطفال  
در زبان عربی «حور» جمع «احور» و «حوراء» است لیکن در زبان فارسی

از جمله کلماتی است که بعنوان مفرد بکار میرود مانند ارباب، عمله و غیر اینها از اینجهت آنرا بر «حوران» جمع بندند. اما «حواری جمع حوری شنیده نشده است از این گذشته، سخن در بهشت و حور و غلمان نیست. گرچه میتوان مه پیکران دنیاوی را به حوران بهشتی مانند کرد ولی استعمال «حواری» بجای «حوران» ناپسند و نازیباست. در نسخه خطی «ك» این کلمه «خواری» ضبط شده است که بهیچ روی درست نمی نماید، در نسخه خطی «ت» «جواری» است. جواری جمع جاریه بمعنی دختر ك، زن جوان می باشد که در این بیت کاملا متناسب با معنی است. احتمال دیگر آنست که شاعر همین کلمه «حوری» مستعمل در زبان فارسی را که در این بیت بمعنی زن زیبا روی است به «حواری» که شکل جمع عربی دارد جمع بسته باشد زیرا وی در جای دیگر از دیوانش بدینگونه تصرفات دست یازیده و مثلا «کنام» را که کلمه ای فارسی است بر «اکنام» جمع بسته است:

طایران جمله رفته در او کار وحشیان جمله خفته در اکنام

بنابراین احتمال، «حواری» نیز که در متن چاپ شده آمده است چندان بعید بنظر نمیرسد. علاوه بر آنکه با غلمان، حوری مناسبتر است تا جواری.

صفحه ۱۴۵:

دیده پاک اوست درج حیا سینه صاف اوست بحر زلال

در دو نسخه خطی «بحر لآل» ضبط شده است. «لآل» در زبان فارسی مخفف «لآلی» بمعنی مرواریدها می باشد. شاعر حیای دیده ممدوح و محبت سینه او را به گوهر مانند کرده و دیده و سینه او را گوهر را تصور کرده است. «زلال» هم گرچه با معنی متناسب است لیکن احتمال میرود کاتبان بمناسبت آب بحر، «لآل» را از پیش

خود «زالال» نوشته باشند.

صفحه - ۱۵۴-۵۵ :

قدحی بر گرفت و کرد نظر      بر من دلفکار خون آشام

ساغری زین می چو دیده باز      ساغری زین می چو خون حمام

\* \* \*

گر بگیری بود بزعم خواص      ور بنوشی سزد برغم عوام

\* \* \*

چون مراداشت زین نمط مفحم      چون مرا داد زین بیان الزام

\* \* \*

گفتم ای دلبر ملیح سخن      گفتم ای شاهد فصیح کلام

کومرا پای آن که کوبم خوش      کومرا دست آن که گیرم جام

از مجموع اشعار فوق چنین استنباط میشود که محاوره‌ای میان دو کس رفته

است. اولی سخنی گفته است و مخاطب در جواب او مطالبی بیان داشته، در اشعار

متن چاپ شده کلمه «گفتم» بچشم میخورد لیکن از «گفت» پیش از گفتم اثری نیست

در صورتیکه سیاق عبارت دلالت بر محاوره بطریق «گفت... گفتم» دارد در نسخه

خطی «ت» در مصراع اول بیت اول بجای «کرد»، «گفت» و در مصراع دوم همان

بیت بجای «بر»، «با» آمده است:

قدحی بر گرفت و گفت نظر      با من دلفکار خون آشام

ناسخ، کلمه بعد از گفت را نتوانسته است بخواند فقط چیزی شبیه کلمه

«نظر» دیده و بدون آنکه متوجه معنی باشد و تناسب فعل گفتن را با آن بسنجد، آنرا

«نظر» ضبط کرده است. دیگران که بعد از او آمده‌اند چون عبارت: «...گفت نظر

با من دلفکار...» را از لحاظ معنی مستقیم و متناسب نیافته‌اند «گفت» را مبدل به «کرد»

و «با» را مبدل به «بر» کرده‌اند تا بزعم خود معنی مستقیم گردد بدینگونه:

قدحی بر گرفت و کرد نظر      بر من دلفکار خون آشام

اما همچنانکه گفتیم در اینجا يك محاوره بصورت «گفت...گفتم» ترتیب یافته است و در بیت بالا همان کلمه (گفت) درست است اشکال در اینست که ناسخ، کلمه بعد از آنرا نتوانسته است بخواند و (بطنز) را با (نظر) اشتباه کرده است و علت اشتباه هم آنست که غالباً حرف اضافه (ب) را متصل مینویسند: (بطنز) بنابراین بیت بوجه زیر درست است.

قدحی بر گرفت و گفت بطنز      با من دلفکار خون آشام

بدین نحو هم معنی متناسب و سازگار میگردد و هم سیاق محاوره بر اسلوب طبیعی ادامه مییابد.

صفحه - ۱۵۷ :

لوحش اله ز مرکب که دهد      در زمان قرار و گاه خرام

بظلال جبال ، تمکین ، قرض      بسهام شهاب ، سرعت و ام

شاعر مرکب ممدوح را در دو حالت قرار و خرام وصف کرده گوید به گاه قرار از کوهها و تلهای پای برجاتر و راسخ تر می ایستد و گاه خرام از تیرهای شهاب سریعتر میگذرد. این وصف بالف و نشری مرتب بیان گردیده است، زیرا قرض دادن تمکین به کوهها از آن قرار و وام دادن سرعت به تیرهای شهاب، از آن خرام مرکب اوست. اما معنی شعر آنگونه که بچاپ رسیده اینست: مرکب به گاه قرار ثبات و سکون به سایه کوهها وام میدهد در حالیکه «سایه» در معرض زوال است و ناپایدار و این بدانجهت است که «ظلال» را که بمعنی پشته‌ها یا تپه‌های بلند می‌باشد و در نسخه‌های خطی بجای تلال آمده است. «ظلال» جمع «ظل» بمعنی سایه خوانده‌اند. این اشتباه نیز خود از

آنجا پدید آمده است که دیده‌اند «طلال» در زبان فارسی بمعنی ویرانه‌های خانه بکار می‌رود و با معنی شعر مورد بحث سازگار نیست از اینرو ترجیح داده‌اند که بجای «طلال» «ظلال» ضبط نمایند اما باید دانست که در نسخ خطی اغلاط املائی فراوان بچشم می‌خورد مثلاً کاتب نسخه خطی ماکلمه «سبو» را «صبو» و «صمصام» را «سمصام» نوشته است. آقای کیوان سمیعی نیز چنانکه گفتیم در رساله شرح حال طبیب نسخه خطی متعلق بخودشان را اینگونه توصیف کرده‌اند: «... با همه خوش خطی خالی از غلط کتابتی نیست...». بنابر این، کلمه «طلال» هم که با تاء منقوط و جمع «تل» بمعنی پشته و تپه بلند است اشتباهاً «طلال» با «طاء» نوشته شده است. و دیگران را با اشتباه انداخته که آیا «طلال» است یا «ظلال»؟ البته هیچکدام نیست و با املائی زیر درست است.

لوحش اله ز مرکبت که دهد در زمان قرار و گاه خرام  
 به تلال و جبال، تمکین، قرض بسپام شهاب، سرعت، وام  
 در نسخه خطی ما «بطلال» «بطلال» (کذا) نوشته شده لیکن بعد از آن «واو» عطف آمده است و این خود مؤید آنست که «ظلال» در هر صورت نادرست می‌باشد.

صفحه - ۱۵۸ :

گردد از بسکه اندر آن عرصه افکند مرد تیغ خون آشام  
 بسپه گشته مرتفع چندان که شود قصر آسمان را بام  
 معنی بیت اول آشکار است البته از نظر دستوری افکند فعل، مرد مفعول و تیغ خون آشام فاعل است اما در بیت دوم در عبارت «بسپه گشته مرتفع» فاعل معلوم نیست یعنی نمیدانیم چه چیز بواسطه سپاه مرتفع گشته و تا آسمان فرا رفته است؟ شاید کلمه «بسپه» تحریف شده «پشته» باشد. (۱) در اینجا به دو طریق می‌توان شعر

۱ - استاد علامه جلال الدین همائی را عقیده بر آنست که در بیت فوق کلمه «پشته»

تحریف شده و به این شکل : « بسپه » درآمده است .

را توجیه و معنی کرد .

۱- در آن رزمگاه تیغ خون آشام بسی بگردش آمده و مردان جنگی را بخاك هلاکت افکنده است . بدینسان پشته‌ای از اجساد آنچنان مرتفع گشته که تا بام آسمان بالا رفته است . در بیت اول فاعل «گردد» و «افکنند» یکی است یعنی «تیغ خون آشام» زیرا تیغ خون آشام می‌گردد و بهلاک می‌افکنند . در بیت دوم پشته‌ای مسندالیه است از برای «گشته» پس شعر بطریق ذیل نوشته میشود .

گردد از بسکه اندر آن عرصه      افکنند مرد تیغ خون آشام  
پشته‌ای گشته مرتفع چندان      که شود قصر آسمان را بام

۲- از بسکه تیغ خون آشام در آن عرصه مردافکنند، پشته گشته آنچنان مرتفع گردد که بر قصر آسمان بر آید .

در این توجیه کلمه «گشته» بشکل «گشته» یعنی اسم مفعول از «گشتن» خوانده شده و صفت است برای «پشته» و این موصوف یعنی «پشته» فاعل است برای فعل «گردد» در بیت اول، بر اساس این معنی و توجیه، شعر را بگونه زیر مینویسیم:

گردد از بسکه اندر آن عرصه      افکنند مرد تیغ خون آشام  
پشته گشته مرتفع چندان      که شود قصر آسمان را بام

البته در صورت اول قبل از کلمه «افکنند» «واو» عطف باید در تقدیر گرفت گرچه اضمار خلاف اصل است . اما در نسخه «ت» بیت دوم اینگونه ضبط شده است :

بسکه گشتند مرتفع چندان      که شود قصر آسمان را بام

که نا مقبول مینماید . اما تعبیر «بسپه» را که در نسخه چایی و نسخه خطی «ك» آمده است میتوان بنحوی توصیه کرد و آن اینست که بگوییم عرصه کارزار

بسبب اجساد انباشته شده سپاهیان چندان مرتفع گشته که تا فراز آسمان بالا رفته است در این صورت « عرصه » مسندالیه است که از بیت اول مستفاد میگردد .

صفحه - ۱۵۸ :

بسکه از هر طرف فرو ریزد      از خمیده کمان جهنده سهام  
شود آن رزمگه نیستانی      که در او جای گه کند صد عام

این دو بیت نیز جزء قصیده‌ای است که طبیب درمدح علی بن ابیطالب سروده و اکنون بوصف ناوردگاه او پرداخته است ، اما در بیت دوم ، فعل «جایگه کردن» را فاعلی نیست و معلوم نیست درمدت صد سال در آن رزمگاه که از بسیاری تیرهای رها شده بمثابة نیستانی گشته است کی مأوی و مسکن خواهد گزید؟ این بار نیز اقرب احتمال ، نساخ را در خواندن خط شکسته نستعلیق غفلتی رخ نموده « ضرغام» را « صدعام » خوانده‌اند ، چون اولاً در رسم الخط شکسته نستعلیق کاتبان را توجهی کامل بنقطه گذاری نیست و طبعاً محتمل است که ضرغام را بدون نقطه نگاشته باشند . ثانیاً حرف «ر» و حرف «د» در رسم این خط بگونه‌ای مشابه هستند که غیر اهل فن کمتر از اشتباه در آن مصون میمانند خلاصه آنکه عدم رعایت نقطه گذاری و تشابه حروف با یکدیگر باعث شده است که « ضرغام » یعنی شیردرنده به « صدعام » یعنی صد سال تحریف گردد و شعر طبیب اصفهانی مسخ گونه جلوه نماید ، بنابراین ، « ضرغام » ، چنانکه در نسخه خطی ما نیز هست ، متعین است و فاعل « جایگه کند » .

صفحه - ۱۶۱ :

توان به اشک جگرگون چو خامه رنگین کرد

مباش حله ترا گـ\_\_\_\_\_و بزیب زر تباری

در بیت بالا کلمه «خامه» اشتباه و بجای آن «جامه» صحیح است . مضمون



بیت دال بر « عزت نفس » و به « داشته » خود ساختن و خویشتمن را با وجود درویشی و بینوائی کم از دیگران نمودن است. گوید: اگر تو را جامه زر بفت نباشد میتوان با اشک خونین - که کنایه از زخم درون و شدت اندوه و غم و حسرت است - جامه خویش رنگین ساخته آنرا چونان جامه های نو جلوه دهی تا بینوایت پندارند و مسکینت نخوانند. این مشابه همان معنی باریک و مضمون لطیف و دقیقی است که با ضرب المثل معروف « فلان کس را صورت از سیلی سرخ است » کاملاً تطابق دارد. بنابراین، « خامه » بهیچ روی در این بیت نمی تواند درست باشد زیرا بحثی از قلم در میان نیست.

صفحه - ۱۶۱ :

بفر دوست مجو یاری از کسی واگر بر آن سری که بجوئی ز عشق خونباری  
در نسخه ما بجای « بفر » « بغیر » آمده است گرچه حاصل معنی در بیت فوق با آوردن هر یک از دو تعبیر « بفر دوست » یا « بغیر دوست » یکسان می نماید لیکن تعبیر دوم انطباق است و با مقتضای حال سازگارتر. اما کلمه « خونباری » در مصراع دوم با هیچ توجیه راست نیاید چه، یا باید خونباری را فعل دانست که در این صورت معنی چنین است: اگر تصمیم داری که از کسی غیر از دوست یاری جوئی از عشق خون می باری و این فرض خود معلوم است که شعر را تا چه پایه ناهفوم و غیر مقبول می دارد، و یا باید عشق را موصوف و خونباری را صفت آن دانست که در این صورت هم فعلی بقرینه بجوئی باید در تقدیر گرفت تا معنی مستقیم آید: اگر تصمیم داری از کسی غیر از دوست یاری جوئی از عشقی خونبار یاری جوی. از اینها گذشته، یاری جستن از عشق خونبار چه مفهومی دارد؟ شاید بتوان « از عشق خونبار یاری جستن را » بفنای در معشوق تعبیر کرد همچنانکه عرفا را در این معنی است: « فنای فی الله برای بقای بالله » البته در همین معنی عرفانی هم شعر از نظر

لفظ بتقدیر فعل « یاری جوی » نیاز دارد . اما بر طبق نسخه ما :  
 بغیر دوست مجویاری از کسی و اگر بر آن سری که بجوئی ز عشق جویاری  
 که در مصراع اول بجای « فر » « غیر » و در آخر مصراع دوم بجای « خونباری »  
 « جویاری » آمده است نه از نظر لفظ و نه از نظر معنی هیچ کدام ابهامی باقی نمی ماند .  
 در نسخه خطی «ك» « جوباری » ضبط شده است یعنی بهر تقدیر از عشق یاری جوی  
 نه از دیگری .

صفحه - ۱۶۳ :

عروس حسن تو آخر چه شد که می بینم بر آن سری که به اغیار سر فرود آری  
 در نسخه های خطی ما بجای کلمه «عروس» «غرور» ضبط شده است :  
 غرور حسن تو آخر چه شد که می بینم بر آن سری که به اغیار سر فرود آری  
 از جمله شواهدی که بر تأیید نسخه های خطی دلالت دارد یکی تعبیر «چه شد»  
 است چنانکه در مورد کلماتی دیگر که با غرور مشابهت دارد همچون غیرت ، حمیت  
 و نظایر آنها گفته میشود : چه شد آن غیرت . . . از سوی دیگر اسناد چنین فعلی به «عروس»  
 غیر مانوس و نامتناسب بنظر می آید . دیگر از شواهد مؤید غرور جناس شبه اشتقاق است  
 که میان غرور و کلمه اغیار دیده میشود و این خود از صنایع شعری است که افاضل شعرا  
 بدان بی عنایت نبوده اند ، همچنین تضاد و مطابقه «سرفرود آوردن» با «غرور» یکی دیگر  
 از دلایلی است که ما را به ترجیح «غرور» بر «عروس» موقن می سازد زیرا داشتن  
 غرور است که مانع از سرفرود آوردن به اغیار میگردد اما داشتن عروس با سرفرود  
 آوردن به اغیار لزوماً تنافی و تباین ندارد .

صفحه - ۱۶۳ :

زهی ادای تو پیرایه رساله شرع زهی لوای تو سرمایه جهان داری  
 کاتبان یا مصححان دیوان طبیب ، رساله را «رسالت» پنداشته و فعل «ادا کردن»

را بدان اسناد داده‌اند همچنانکه گویند فلانی رسالت تاریخی خود را ادا کرد. باید توجه داشت که کلماتی از این قبیل از عربی بزبان فارسی آمده است و فارسی‌زبانان باظرافتی خاص آنها را با دو گونه تلفظ و املاء در دو معنی مختلف بکار می‌برند مانند: مراجعه، مراجعت. اراده، ارادت. آیه، آیت. رساله، رسالت و جز اینها. بنابراین رساله به نامه یا کتاب کوچک اطلاق میشود در صورتیکه رسالت به معنی پیام آور است. و چنانچه کلمه «ادا» را صحیح بدانیم مفعول آن باید «رسالت» باشد نه رساله زیرا رسالت را انجام میدهند ولی رساله را میخوانند. اما مطلب غیر از اینهاست کلماتی که در مصراع اول شعر آمده یکی «ردا» است نه «ادا» و دیگری «وسادم» است نه «رساله»:

زهی ردای تو پیرایهٔ سادهٔ شرع      زهی لوای تو سرمایهٔ جهان‌داری  
در خط شکسته نستعلیق چنانکه معمول است حرف «ر» و حرف «د» را بگونه‌ای می‌نویسند که گاه تمیز «راء» از «الف» دشوار می‌نماید و همچنین کلمهٔ «وساده» را چنان می‌نگارند که حرف دال متصل به الف و حرف‌ها متصل به دال است و این درست شبیه کلمهٔ «رساله» خواهد بود چنانکه در تصویر نسخهٔ خطی «ت» دیده میشود. بنابراین محتمل است که نساخ چون کلمهٔ «رساله» را در لغت نیافته‌اند آنرا «رساله» پنداشته و چون «ردا» را مناسب رساله ندانسته‌اند آنرا «ادا» گمان کرده‌اند. بدین ترتیب شعر از اصالت افتاده و به تحریف و رکاکت گرائیده است. بیت فوق جزء قصیده است که طبیب در مدح و منقبت علی بن ابیطالب (ع) سروده و در آن ردای وی را زیور مسند شرع و بودن زیر پرچم او را اساس حکومت دانسته است. و این هر دو امر تلمیحی است بر اینکه نیروهای قضائی و اجرایی حکومت اسلام آنکام درخور و شایسته است که زمام آنها را تو «علی بن ابیطالب» در دست داشته باشی یعنی خلافت از آن تو باشد. باری صناعت شعر را بجا می‌کنند که شاعر

زهر تو آرزوی زبده و سلاش      ذر آرزوی سحر و این چنانی  
 اگر صبا ز خوشترین مهربانی      کند در آتش زبدهای سپید و روی  
 سحاب جو آبی که در فشانند      بگردد بنظر زبدهای  
 بخت عهد زبدهای خوشتر از این      کار بسته زبدهای آرزوی  
 ششم خلق زبدهای زبدهای      صبا دکان کجای زبدهای  
 زلف قدرت بکار زبدهای      دولت کت زبدهای  
 او آرزوی زبدهای بر خضای      زبدهای زبدهای  
 زبدهای زبدهای زبدهای      زبدهای زبدهای  
 زبان که بوی زبدهای      بپاشد زبدهای  
 اگر بگذرد زبدهای      زبدهای زبدهای

برگی دیگر از نسخه «د»، مشتمل بر بخشی از قصیده طیب  
 در مدح و منقبت علی بن ابی طالب علیه السلام

ممدوح خویش را بر صفات و حالات یا اعمال متفاوت و متضاد بستاید و مدح را بهمه احوال او گسترش داده در همه جا لب به ستایش او گشاید چنانکه در بیتی دیگر از همین قصیده می‌خوانیم :

او امر تو همه هست چون قضا نافذ      نواهی تو همه هست چون قدر جاری  
 که در این دو مصراع ممدوح را بر او امر و نواهی وی ستایش نموده و آن دو را بقضا و قدر همانند کرده است، که در ضمن، تقابل او امر و نواهی - یعنی دو امر متضاد که خود از صنایع شعری است و همواره طبیب در اعمال آن بجد بوده است رعایت شده است در بیت مورد بحث هم؛ در مصراع دوم شاعر، ممدوح خود یعنی علی بن ابیطالب (ع) را بگام قیام و نهضت و بهنگام افراشتن لوای اسلام ستوده است و پرچم او را سرمایه جهاننداری و حکومت دانسته . پس بحکم اسلوب و شیوه شاعری بایستی در مصراع اول حالت جلوس او را بر مسند شرع و تکیه زدن وی را بر وساده شریعت نیز بیان داشته باشد تا تقابل میان قیام و قعود بکمال رسیده و ممدوح بر هر دو حالت متضاد و متقابل خود مورد ستایش قرار گرفته باشد .

صفحه - ۱۶۳ :

سحاب جود تو آنجا که گوهر افشاند      گهی کند ز مطرها ، کمی ز بسیاری  
 مسند الیه یا فاعل فعل « کند » در مصراع دوم بیت فوق معلوم نیست اگر آنرا سحاب فرض کنیم معنی درست عکس مقصود میگردد زیرا حاصل معنی چنین خواهد بود : ابر بخشش تو گاهی بنظر اندک مینماید با بسیاری در صورتیکه خلاف این معنی منظور شاعر است زیرا گوید : ابر بخشش تو آنجا که باران گوهر بارد  
 گوهرهای دیگر در برابر کثرت بخشش تو اندک و حقیر مینماید . آنچه مسلم است کلمه « گهر » را در اول مصراع دوم « گهی » خوانده‌اند و این اشتباه خود محتمل است بر اثر شباهتی که حرف « ر » با حرف « ی » در رسم الخط شکسته نستعلیق دارد بوجود آمده باشد .

عبارت « ز مطرها » نیز در اینجا معنی محصلی ندارد و بجای آن « بنظرها » صحیح است چنانکه در نسخه های خطی « ت » و « ک » نیز آمده است بنابراین بیت بوجه ذیل:  
 سحاب جود تو آنجا که گوهر افشاند      گهر کند بنظرها ، کمی ، ز بسیاری  
 مفید معنی خواهد بود زیرا اسناد « کند » به « گهر » است و تعبیر « بنظرها »  
 بجای « ز مطرها » مبین مقصود و هدف .

صفحه - ۱۶۴ - : ۱۶۵ :

بعزم اوج دیار تو طایر فکرت      هزار سال اگر پرزند بطیاری  
 هما پیام جلالت نمی رسد بمثل      هزار پایه ز قدرت اگر فرود آری  
 در بیت دوم کلمه « هما » اشتباه و بجای آن « همان » همچنانکه در  
 نسخه های خطی ما آمده ، درست است . چه ، مطابق نسخه چاپی بیت اول که محتوی  
 جمله شرطیه است ، جواب یا « جزا » یی برای آن یافته نمیشود . اما اگر کلمه  
 اول بیت دوم را مطابق نسخه خطی « همان » بخوانیم بیت دوم جواب یا « جزا » ی  
 جمله شرطیه بیت اول خواهد بود زیرا معنی چنین است اگر مرغ اندیشه هزار سال  
 بعزم فرود آمدن بکنگره کاخ بس رفیع مقام و جاه تو بیرواز در آید و تو متقابلا  
 هزار مرتبه از قدر و ارزش خویشتن فرود آری باز هم مرغ اندیشه را بر بام جلال  
 و عظمت دستگاهت راه نباشد . و این مبالغه در علو مقام مدح است « همان » بمعنی  
 « باز » و « نیز » در شعر بکار رفته و طیب هم در همین قصیده دوباره آنرا بکار  
 برده است :

شها بروز مضاف از برای فتح و ظفر      کنند جمله اعدا اگر بهم یاری  
 زمین شود همه از خون کشته شنجرفی      هوا شود همه از گرد تیره زنگاری  
 همان بحجله در آید نوراجمله فتح      همان عروس ظفر را تو در کنار آری  
 در اینجا نیز بیت سوم از ابیات فوق که کلمه « همان » در اول هر دو مصراع  
 آن بکار رفته ، جمله « جوابیه » است .